



## سلام کودکانه

### مامان کو چولو

داداشی داشت بهانه می‌گرفت و نمی‌گذاشت مامان کارهایش را بکند. مامان می‌خواست داداشی را بخواباند. گفتیم: «مامان، من داداشی رو می‌خوابونم». مامان تشکر کرد و از کنار گهواره داداشی بلند شد.

مامان رفت کارهایش را انجام دهد. من جای مامان نشستم و خیلی آرام شروع به خواندن لالایی برای داداشی کردم و گهواره داداشی را تکان دادم.

داداشی خیلی زود ساکت شد و کم‌کم خوابید.



تصویر سازی ها : زهره اقطاعی

## میای بازی

### پرتاپ توپ با پا

#### چی لازم داریم؟

تعدادی توپ کوچک، یک سبد، قیچی، کمی کش و یک ظرف ماست کوچک خالی تمیز

#### چطور درست کنیم؟

لبه ظرف ماست را ببرید. یک قسمت از کناره ظرف را هم مطابق شکل قیچی کنید. کف ظرف دو سوراخ روبه روی هم و با فاصله از همدیگر ایجاد کنید. سپس کش را به اندازه‌ای که پایتان در آن برود، برش بزنید و از سوراخ‌ها رد کنید و گره بزنید.

#### چطوری بازی کنیم؟

ظرف را به پایتان ببندید و یک توپ داخل آن بگذارید. روبه روی سبد خالی و با فاصله بایستید. سعی کنید با پایتان توپ را داخل سبد بیندازید. بازیکنی که از فاصله دورتر بتواند توپ را داخل سبد بیندازد برنده است. می‌توانید فاصله را تغییر ندهید و بازیکنان از فاصله مساوی، با پا توپ‌ها را داخل سبد پرتاب کنند. در این صورت بازیکنی که توپ بیشتری در سبد بیندازد، برنده است.



غزاله صفدری

## شعر

### خنده پروانه

باخنده گل  
پروانه خندید  
عکس خودش را  
در شب‌نمی دید

باور نمی‌کرد  
زیبایی‌اش را  
بال قشنگ و  
رویایی‌اش را

بالش حریری  
از آسمان بود  
از هفت رنگ  
رنگین کمان بود

هربال او بود  
خوش‌رنگ و زیبا  
او در دلش گفت  
شکر خدا را

سمیرا معتمد جلالی

## فرفره

صفحه‌ای برای ۵ تا ۱۰ ساله‌ها

### روزهای زوج

«زندگی سلام»



## شهر قصه

### درخت کوچولوی عجیب

جوجی از بلندی می‌ترسید. برای همین تصمیم گرفته بود روی یک درخت کوتاه لانه بسازد.

او حساسی گشت و بالاخره جایی را که می‌خواست پیدا کرد.

با خودش گفت: «کمی می‌خواهم، بعد که بیدار شدم لونه‌ام رو می‌سازم». جوجی که از خواب بیدار شد، رفت تا چند شاخه مناسب بیاورد و ساخت لانه‌اش را شروع کند، اما موقع برگشت، هر چه نگاه کرد، درخت کوچولوش را پیدا نکرد.

با خودش گفت: «درخت کوچولوی من کجا رفته؟ اون که نزدیک رودخانه بود، چرا اما حالا نیست» در همین فکرها بود که ناگهان از دور درخت کوچولو را دید. به طرفش پرواز کرد.

تازه بین شاخه‌های درخت کوچولو نشسته بود که صدای قارقاری را شنید: «جوجی اون جا چکار می‌کنی؟»

جوجی گفت: «می‌خوام این جا لونه بسازم، این کوچیک‌ترین درخت جنگله».



قارقاری خندید و گفت: «اما اون که درخت نیست! تو بین شاخ‌های گوزن شاخ طلا نشستی».

شاخ طلا کمی قبل از خواب بیدار شده بود و از رودخانه آب خورده بود، رفته بود و کمی آن طرف‌تر دوباره خوابیده بود.

در این موقع اواز صدای صحبت جوجی و قارقاری بیدار شد.

خندید و گفت: «جوجی عزیز، تو نمی‌تونی روی شاخ‌های من خونه بسازی. اما اگه دنبال یک درخت کوتاه هستی، یک جای خوب برات سراغ دارم. خونه من اون طرف رودخانه است. اون جا درخت تو هر اندازه‌ای پیدا می‌شه؛ بزرگ، کوچیک، بلند و کوتاه. من می‌تونم تو رو اون جا ببرم».

جوجی خیلی خوشحال شد و همراه قارقاری و شاخ طلا به آن طرف رودخانه رفت. جوجی از دیدن آن همه درخت‌های مختلف خیلی ذوق زده شده بود. در نهایت بعد از مشورت با دوستانش یکی از آن‌ها را انتخاب کرد و روی آن لانه زیبایی ساخت.

نویسنده: فاطمه صفری

## آثار شما

### دنیا‌ی نقاشی

دوستان گلم شعرهایی که در کنار نقاشی‌های شماست ویژه نقاشی‌های قشنگ شما سروده شده. امیدواریم که خوشتون بیاد. اگه شما هم دوست دارین ویژه نقاشی‌های قشنگتون شعر گفته بشه لطفاً نقاشی‌هاتون رو برای ما تو تلگرام بفرستین.

محمد صدرا باقری

محمد مهدی باقری

آقای چرخ ریسک

بافنده‌ای خوب است

اولانه می‌بافد

این لانه از چوب است



آرمیتا طهرانی، ۷ ساله

از تربت جام

پرنده قشنگی

نشسته رو شاخه‌ها

آماده است تا بخونه

یه شعر خیلی زیبا



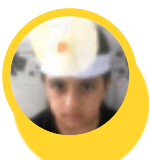
## شما فرستادید

### کار دستی‌های زیبا

دوستان خوبم شما هم می‌توانید عکس کار دستی‌های قشنگتان را برای ما بفرستید که در کنار اسم و عکستان در صفحه «فرفره» چاپ شود.

کاردستی ارسالی از دوست خوب

«فرفره» محنا تلگردی- ۱۱ ساله



کاردستی ارسالی از دوست خوب «فرفره»

هستی میرشکاری- ۷ ساله شهرستان چابهار

